

پتال جامع علوم نشان

# تلف ادبی

- جادوی مجاورت / دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی
- صیدای بال سیمرغ / دکتر عبدالحسین زرین کوب
- مردم پسندی و واقع گرایی / برشت / دکتر عزت الله فولادوند
- مصادیق شعر حدولم در هنرهای هفت گانه / نصرت کریمی

قبل از آن که به موضوع اصلی این گفتار توجه کنید به همین عنوان مقاله اندکی بیاندیشید، مجرد از هر گونه توضیحی. اگر گفته بودم «افسون مجاورت» یا «جادوی همنشینی» یا «افسون همنشینی» بنابر گفته بسیاری از اهل ادب و حتی علمای اصول و جمعی از ارباب منطق، هر کدام ازین ترکیبات، می توانست بَدَل از دیگری بیاید و همان معنی را که ترکیب نخستین در ذهن ایجاد کرده بود، ایجاد کند. اما اندکی تأمل درین نمونه ها و مقایسه آنها با «جادوی مجاورت» این اندیشه را به ذهن می آورد که در «جادوی مجاورت»، نوعی تأثیر یا سایه روشن معنایی وجود دارد که در «جادوی همنشینی» نیست و اگر دو ترکیب «افسون مجاورت» و «جادوی همنشینی» را در مرحله دوم با «افسون همنشینی» مقایسه کنیم، چنان می نماید که «افسون همنشینی» در القاء مفهوم از آن دو ترکیب دیگر مؤثرتر است. اگر کسی درین مرحله از گفتار منکر این تمایزهاست، باید قدری شکیبایی نشان دهد تا به مباحث بعدی این گفتار برسیم و به شواهد و نمونه های اصلی، اما یقین دارم که بسیاری از خوانندگان از هم اکنون می توانند با من هم عقیده باشند که «جادوی مجاورت» بار معنایی بیشتری را با خود دارد و در مقام مقایسه، «افسون همنشینی» بعد از او قرار دارد.

حَلَّتْ این تأثیر، همان جادوی مجاورت است یا افسون همنشینی. افسون همنشینی

[ج] در جادوی مجاورت و همنشینی [ن] در «افسون همنشینی». موسیقی نهفته در «جادوی مجاورت» و «افسون همنشینی» شنونده را از خود بی خود می کند تا پیامی را که این دو بافت، در خود نهفته دارند، بهتر جذب کند. در صورتی که در آن ترکیبات دیگر، یعنی «جادوی همنشینی» و «افسون مجاورت» هم، هسته مرکزی دلالت مشترک است.

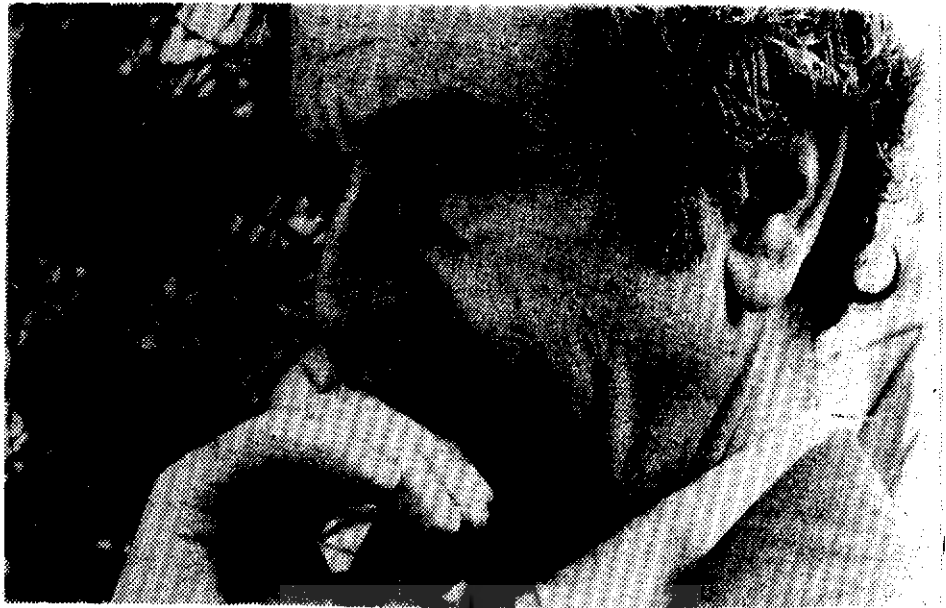
اما چرا «جادوی مجاورت» با داشتن دو عامل صوتی مشترک یعنی دو [ج] نیرومندتر از «افسون همنشینی» با سه عامل صوتی مشترک یعنی سه [ن] عمل می کند؟ فعلاً به طور اجمال باید عرض کنم که این امر به طبیعت آوایی زبان فارسی بازمی گردد که در نظام ساختاری کلمات رایج آن - آنها که در گفتار و نوشتار، بیشترین بسامد کاربندی را دارند - [ج] کمتر حضور دارد تا [ن]. یعنی اگر به طور تصادفی چند دقیقه از یک گفتگوی تلفنی را تجزیه کنیم یا پاره‌ای از یک نوشته را، می بینیم که در آنها، کلماتی که دارای [ن] هستند به مزاحل بیشتر از کلماتی هستند که دارای [ج] اند. پس در زبان فارسی [ج] بسامد کمتری از [ن] دارد و همین سبب می شود که وقتی در یک بافت یا ترکیب، این حرف، دو بار سر و کله اش پیدا شود، نوعی تجلی و ظهور آشکارتری را از خود نشان بدهد.

با این اشاره کوتاه، به این نتیجه می توان رسید که «جادوی مجاورت» یکی از مهمترین عوامل تعیین کننده در تأثیرات زبانی و شیوه های بلاغی است، همان چیزی که بعضی از انواع آن را در بلاغت های ملل مختلف جهان چندین هزار سال است که ادیبان و ارباب بلاغت با عنوان «جناس»، یا معادلهای آن، در زبان های فرنگی شناخته اند و در باب آن بحث کرده اند و به رده بندی انواع آن پرداخته اند.

تا اینجا بحث، امری است که کمتر کسی در درستی آن تردید می کند و اگر تردیدی باشد، نتیجه عدم تأمل یا کمی تجربه افراد است که با گذشت زمان و اندیشه در مصادیق و نمونه های آن، خود به خود اصلاح می شود و چنین کسانی هم، بعد از مدتی، به همین نتیجه خواهند رسید که «جادوی مجاورت» امری است تعیین کننده.

تأثیر هنری جادوی مجاورت، در شاهکارهای ادبی جهان و در کتب مقدس عالم، و در صدر همه آنها قرآن کریم، امری است که هیچ کس از آشنایان در آن تردیدی ندارد. در اینجا بحث بر سر امری دیگر است که شاید تاکنون به آن توجه نشده باشد. قصه من در این گفتار فقط طرح این مسأله است ولی اثبات آن و تحلیل نتایج اجتماعی و تاریخی آن، کار سالها تحقیق توسط گروه های مختلف پژوهندگان خواهد بود.

عقیده نویسنده این کلمات این است که در سرنوشت اجتماعی و تاریخی ما ایرانیان، مانند بسیاری از اقوام و ملت های دیگر، این جادوی مجاوزت تأثیری شگفت و تعیین



○ دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (عکس از مهرداد اسکری)

کننده داشته است؛ جادوی مجاورت در همهٔ زبانها بوده و هست و خواهد بود و چنان نیست که فقط ما پارسی‌زبانانیم که بخشی از مقدرات تاریخی و فرهنگی ما را جادوی مجاورت شکل داده است، بی‌گمان دیگر اقوام جهان نیز در تأثیرات غیرمستقیم این جادوی مجاورت زیسته‌اند و خواهند زیست. در میان زبانهای اندکی که من با آنها مختصر آشنائی‌یی دارم، می‌توانم بگویم جادوی مجاورت در فارسی و عربی، بیشتر از زبان انگلیسی سرنوشت‌ساز بوده است و اگر بخواهم به تأثیرات عمیق اجتماعی جادوی مجاورت در فارسی و عربی پردازم ناگزیرم که بگویم جادوی مجاورت در عربی، از فارسی نیز نیرومندتر است و ما ایرانیان، بسیاری از ویژگیهای فکری و فرهنگی تاریخ خود را - به خوب و بدش، درین لحظه کاری ندارم - از همین جادوی مجاورت در زبان عربی داریم که یک «سجع» یا یک «جناس» گوینده‌ای را به گفتن سخنی، خواه سنجیده و خواه نسنجیده، واداشته و او تحت تأثیر جادوی مجاورت آن گفته را بر زبان رانده و اندک تبدیل به مثلی یا حکمتی شده است و جادوی مجاورت چندان نیرومند بوده است که نسل اندر نسل، آن مثل یا حکمت را پذیرفته‌اند و به عنوان یکی از حقایق عالم تلقی کرده‌اند و بر اساس آن منظومهٔ فکری و فرهنگی خود را در طول تاریخ شکل داده‌اند،

وقتی به مجموعه تأثیرات این جادوی مجاورت می‌اندیشیم متوجه می‌شویم که اینها چه نقیص بزرگی در شکل دادن نظام فکری و فرهنگی ما داشته‌اند و این چیزهایی که ما منظومه تفکر اجتماعی خود را براساس مجموعه آنها، شکل داده‌ایم، بخش عظیمی از آن، برخاسته از جادوی مجاورت است.

انسان، در طول تاریخ در «زندانشرای زبان» زیسته است و همان‌گونه که به لحاظ قوای جسمانی بدون خوردن و نوشیدن حیات آدمی قابل تصور نیست، بدون زبان نیز حضور تاریخی انسان امکان‌پذیر نیست. زبان، بُعد وجودی تاریخ حیات بشر است و هر قومی در درون زبان خویش زیست می‌کند و از پنجره کلمات و ساختارهای صوتی و نحوی آن به جهان می‌نگرد و جهان اندیشگی خود را می‌سازد. این نکته که ما، در زندانشرای زبان زندگی می‌کنیم جزء بدیهیات اولیه است، آنچه در زمینه این نکته می‌خواهم در اینجا بیافزایم این است که «جادوی مجاورت» در «زندانشرای زبان» فارسی، گویا، نسبت به بسیاری زبانهای دیگر، نقیص مؤثرتری دارد یا می‌توانیم بگوییم زبان فارسی نیز مانند عربی یکی از زبانهایی است که جادوی مجاورت در آن، سهم عظیمی در شکل دادن اندیشه و مسیر تاریخ اجتماعی ما داشته است چندان که بعضی از خاورشناسان را به سخنان نابخردانه‌ای گستاخ کرده است.\*

یک حکایت مشهور در کتابهای تاریخی همه جا نقل شده است که می‌گویند صاحب بن عبّاد، این وزیر ایرانی عرب دوست، چندان اسیر جادوی مجاورت بود که به نتایج گفتار خویش کمتر می‌اندیشید، از جمله روزی نامه‌ای به یکی از قضات خویش در شهر قم، نوشت که «أیها القاضی بقم قد عزّلتناک فقم» و آن قاضی بیچاره وقتی حکم عزل خود را مشاهده کرد، گفت: «من هیچ گناهی ندارم، سرنوشت مرا سجع فقم» (= نام شهر) و «فقم» (= پس برخیز) تعیین کرده است! و حق با آن قاضی بوده است. اگر اصل داستان هم جعلی باشد، باز مانع از آن نیست که بپذیریم این داستان جعلی، نماینده حقیقتی بزرگ در تاریخ فکری ماست: چه مایه گفته‌ها که بر زبان بزرگان ما، در جذبه این جادوی مجاورت، جاری شده است که خود هرگز درباره آن نیاندیشیده‌اند، و بعد از آن که آن فرمایش بر لب آن بزرگ جاری شده است، در پرتو جادوی مجاورت مانند سنگی که در اقیانوسی پرتاب شود، امواج آن هر لحظه و هر لحظه، گسترده و گسترده‌تر شده است و مایه شکل‌گیری یک اندیشه در محیط جامعه شده است و چه بسا که دیگری در

جذبه این جادوی مجاورت به تفسیر و تأیید آن فرمایش کذایی پرداخته است و آن موج برخاسته از پرتاب آن سنگ را به امواج دیگری، بسی پهناورتر، بدّل کرده است. گرچه امری مخاطره‌آمیز است اما می‌گویم و می‌آیمش از عهده برون که بخش عظیمی از تصوف ابن عربی و اتباع او، حاصل جادوی مجاورت در زبان عربی است. این را در کتاب «زبان شعر در نثر صوفیه» به تفصیل نشان داده‌ام.

یکی از شیفتگان این جادوی مجاورت در قرن اخیر، در فرهنگ ما، شیخ رئیس ابوالحسن میرزای قاجار (متوفی ۱۲۹۷ شمسی) بوده است. مردی ادیب و شاعر و سخنور که هم در شعرش و هم در نثرش آثار این شیفتگی به جادوی مجاورت را در نخستین نگاه می‌توان دید. این شیخ‌الرئیس قاجار در خطابه و سخنوری بر روی منبر نیز غالباً مسحور این جادوی مجاورت می‌شده است و گاه سخنانی بر زبان می‌رانده است که مایه بی‌آبرو شدن خود یا اعضای خانواده‌اش می‌شده است. او کاری به این نداشته که پیام نهفته در این جادوی مجاورت چیست، او فقط به ارضای این میل شدید خویش در کاربرد جادوی مجاورت می‌اندیشیده است، از جمله چیزهایی که در این زمینه از شادروان استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، شنیدم یکی این بود که استاد فروزانفر می‌گفت: شیخ‌الرئیس میرزای قاجار در مشهد، در مسجد گوهرشاد، بر منبر بود و در طنطنه الفاظ و بازی با کلمات مسحور و می‌گفت: «بَدْرٌ دَر فِکْرِ الْكُلِّ فِي الْكُلِّ وَبَسْرٌ دَر فِکْرِ الْكُلِّ وَ قُكْلٌ» و با این بهره‌مندی از جادوی مجاورت کلمات، آبروی پسر خودش را می‌برد و او را به سر منبر به شرابخواری تشهیر می‌کرد و هم از استاد فروزانفر شنیدم که می‌گفت در زمانی که شیخ‌الرئیس میرزای قاجار در مشهد بر منبر مشغول سخنرانی بود یا در حال تدریس، مردی گدا و بیچاره از سر در ماندگی و درد به او پناه آورد و چنین عرضه داشت که ای شاهزاده! کمکی به من کن که از گرسنگی، خودم و خانواده‌ام، در آستانه مرگیم و این نیازمندی خود را به گونه‌ای عرضه داشت که دل همه حاضران بر آن مرد بینوا، سوخت و بعضی به حال‌گریه درآمدند، و حضرت شاهزاده از همان بالای منبر به آن مرد گرسنه گدا، فرمود: «این طور که نمی‌شود، راهکی برو، آهکی بکش، قدمکی برو، درمکی بگیر!»

این شاهزاده ادیب و سخنور، کاری به این نداشت که آن مرد بی‌نوا از گرسنگی دارد می‌میرد، فقط به این می‌اندیشید که چه گونه حیس شیفتگی خود را نسبت به جادوی مجاورت، ارضا کند.

این دو سه حکایت ساده، حتی اگر تمامی آنها معمول باشد، از حقیقتی هراس‌آور در

تاریخ فرهنگی ما خبر می‌دهد و آن نقش بی‌چون و چرای «جادوی مجاورت» است در شکل‌گیری بسیاری از حکمت‌ها و مثل‌ها و «فرمایشات بزرگان» که اگر نظام آوایی زبان فارسی یا عربی، به گونه‌ای دیگر بود و جادوی مجاورت، در شکل‌های دیگری خود را می‌توانست نشان دهد، بی‌گمان، آن حکمت‌ها و مثل‌ها و فرمایشات بزرگان، می‌توانست معنایی عکس معنای کنونی داشته باشد و چه بسیار از معیارهای ارزشی ما، به نوعی دیگر ظهور می‌کرد و برعکس معیارهای ارزشی امروز ما می‌شد.

تردید می‌ندارم که اگر واج آوایی کلمات زبان فارسی، و یا عربی، به گونه‌ای بود، جز آن که اکنون هست، و در نتیجه آن نظام آوایی، جادوی مجاورت، تظاهرات دیگری می‌داشت بخشی از اندیشه‌های ما، امروز، به گونه‌ای دیگر خود را نشان می‌داد و چه بسا بسیار چیزها که امروز برای ما محترم و قدسی است، در آن صورت چنین نبود و چه بسا که خیلی از چیزها که در نظر ما امروز حرمتی ندارد، در نتیجه آن نوع دیگر از اشکال جادوی مجاورت، تبدیل به امور محترم و قدسی می‌شد.

نگاهی به ساختار صوتی امثال و حکمت‌ها و فرمایشات بزرگان، و تحلیل نظام صوتی آنها و نقش جادوی مجاورت در بسیاری از این گونه سخنان می‌تواند، خاستگاه بسیاری از عقاید خرافی یا غیر خرفانی تاریخ اجتماعی و فرهنگی ما را روشن کند. این کاری است که در آینده، بی‌گمان، انجام خواهد شد. از رسیدگی به مسأله «بادنجان بم» تا «خریس خوانسار».

جادوی مجاورت، تظاهرات پنهان و آشکاری دارد که هر چه بیشتر درباره آنها بیاندیشیم، بیشتر به آثار طبیعی آن پی می‌بریم. جادوی مجاورت، گاه «عددی» را ایجاب کرده است، در نتیجه چیزی که فقط دو تا بیشتر نبوده است سوم و چهارم و پنجمی هم برای آن بر ساخته‌اند و آن بر ساخته‌های موهوم در پرتو جادوی مجاورت، عینیت و تحقق خارجی یافته است و اندک اندک جزء عقاید اجتماعی و از اجزای سازنده فرهنگ ما شده است. جادوی مجاورت، گاه، چنان عمل کرده است که ما را وادار به پذیرفتن «اجتماع نقیضین» یا «ارتفاع ضدین» کرده است و ما برای توجیه این تناقض‌ها و تضادها، در طول تاریخ ناچار به انواع تلاش‌ها شده‌ایم و بسیاری از چیزهایی را که خورد آدمی نمی‌تواند بپذیرد، جزء عقاید اجتماعی خویش ساخته‌ایم و در عمل آن تناقض‌ها و تضادها را پذیرفته‌ایم.

میل به جهان‌بینی شهودی و گریز از جهان‌بینی عقلانی در تاریخ فرهنگ ما، علل و عوامل بسیاری دارد: از نظام‌های خودکامه حاکمیت که پایه‌های قدرت خود را در زمین

این گونه جهان بینی ها بیشتر و بهتر می توانند استوار کنند، تا آنچه جبر جغرافیائی خوانده می شود، اینها همه به جای خود قابل قبول است اما در کنار این عوامل، و شاید هم در صدر این عوامل، باید از مسأله جادوی مجاورت، غافل نبود و اندک اندک برای رهائی ازین بُن بست تاریخی، این عامل پیچیده و در عین حال آشکارا راه، مورد نقد و بررسی قرار داد.

با چراغ تجربه و دوری از تعصب و با نگاهی به عوامل جهانی پیشرفت اندیشه فلسفی و سیاسی در طول تاریخ بشر، می توان در تمام قلمروهای حضور جادوی مجاورت، به پژوهش پرداخت و از امثال و حکم و فرمایشات بزرگان، آغاز کرد و کار را ادامه داد تا به پایه های خرد فلسفی و خرد سیاسی ما رسید.

از آنجا که فرهنگ ایرانی، فرهنگی ست دیرینه سال، و زبان فارسی دری علاوه بر تأثیرپذیری از زبان عربی ادامه دیگر زبانهای ایرانی است، می توان چنین تصور کرد که بسیاری از اندیشه های امروزی ما و بسیاری از عقاید اجتماعی و خرافی ما محصول جادوی مجاورت در زبانی جز زبان فارسی باشد. اگر حکمتی یا مثلی از عصر ساسانی سازنده فلان اعتقاد خرافی و ضد عقلانی ماست، ممکن است، امروز رابطه آن را با جادوی مجاورت در زبان فارسی دری نتوانیم نشان دهیم ولی تردیدی نیست که بسیاری از عقاید دینی دوران ماقبل از اسلامی ما، می تواند برخاسته از جادوی مجاورت در زبان پهلوی و لهجه های مختلف آن و دیگر شاخه های زبانهای ایرانی از قبیل خوارزمی و سُغدی و... باشد که این زبانها در شکل گیری عقاید زردشتی و مانوی و زروانی ما تأثیر داشته و جادوی مجاورت در یکی از آن زبانها ممکن است مایه پیدایش اندیشه ای شده باشد که امروز میان آن اندیشه و جادوی مجاورت در زبان فارسی، رابطه ای آشکار نتوانیم به دست آوریم.

می گویند: «النفوس کالنصوص»، آثار سوء این جادوی مجاورت را، اگر اسناد تاریخی ملت ما به حد کمال باقی بود، در همین یک مورد، می توانستیم به صورت یک کتاب، تدوین کنیم: چه مقدار تردیدها و ترسها، در تاریخ ما، محصول عقیده به النفوس کالنصوص است و این یک اندیشه خرافی ست که ایرانی مستعربی که مخرج [ص] و [اس] برای او تمایزی نداشته این سجع را به جاذبه جادوی مجاورت بر زبان رانده و قالبی برای اندیشه اجتماعی ما ساخته است و خدا می داند چه مقدار از عقب ماندگیهای تاریخی ما و شکست های اجتماعی ما و درماندگی قهرمانان ملی ما در بسیاری از لحظه ها، حاصل همین النفوس کالنصوص است؛ پادشاهی، امیری، پهلوانی می خواسته



است به جنگِ دشمن برود یکی از حاضران کلمه‌ای تردید‌آمیز بر زبان می‌راند است و آن قهرمان یا یکی از حاضران به تأثیر روانیِ نفوس کالنصوص، بذر حالتِ دودلی و شک و ترس و هراس را می‌کاشته است و در نتیجه آن قهرمان، از تصمیم خویش برمی‌گشته است. همین الان هم در فارسیِ عصر ما می‌گویند: «نُفوس می‌زند» یا «نُفوس زن».\* - یعنی حرفی مگو که مایه دودلی و تردید شود.

جادویِ مجاورت، هماوانیِ «نفوس» و «نصوص»، شنونده را بی‌اختیار تسخیر می‌کند و پیام نهفته در این عبارت را به او تلقین می‌کند و آن بیچاره، خرد خویش را به جاذبه این تأثیر از دست می‌دهد و هرگز نمی‌اندیشد که این «نُفوس» و آن «نُصوص» کدام است؟ گیرم نفوس همچون نصوص شد (که هرگز نیست، و این جادویِ مجاورت است که این عینیتِ موهوم را تحقق می‌بخشد) آخر نباید پرسید که کدام نصوص و اعتبار آن نصوص چه قدر است؟

این یک نمونه از تأثیراتِ سوء جادویِ مجاورت بود و جای آن دارد که محققانی در آینده مجموعه تظاهرات این امر را در تاریخ اجتماعی و فکری ما بررسی کنند و عملاً به نوعی جامعه‌شناسی زبان پردازند.

از ویژگیهای جادویِ مجاورت این است که سخن را، هر قدر بی‌معنی و خردستیزانه باشد، خرمی، و اُبّهتی می‌دهد که شنونده بی‌اختیار تسلیم آن می‌شود.

۲

عیب می‌جمله بگفتی، هنرش نیز بگو. هنگام آن رسیده که جادویِ مجاورت را از چشم‌انداز دیگری هم مورد مطالعه قرار دهیم و آن جانبِ خلاق و هنری آن است. در بحث پیشین، اشارتی کوتاه به نقش ویژه جادویِ مجاورت و تأثیر بلاغی آن کردیم و اینک می‌پردازیم به چشم‌انداز هنری آن که چه گونه عناصری دور از هم را، در طیف مغناطیسی خاص خود گرد می‌آورد و آنها را عینیت یا اتحاد می‌بخشد و ما در پرتو جادویِ مجاورت، از رهگذر تشابه صوری آن عناصر یا وحدت صوتی آنها، نسبت به جنبه معنوی آنها - که چه قدر از یکدیگر دورند - غافل می‌شویم و آنها را چنان که در صورت در معنی هم نزدیک به هم احساس می‌کنیم.

تقریباً می‌توان گفت که بخش عظیمی از انتخاب پارادایم‌های زبان شعر بر محور

جادوی مجاورت است، و تمام شاعران بزرگ از رودکی تا بهار و شهریار و نیما تا اخوان ثالث، آگاه و نه آگاه، بخشی از خلاقیت هنری خویش را در حوزه جادوی مجاورت، نشان داده‌اند و کمتر شاعری است که شعرهای خوبی از او بر جای مانده باشد و بهره‌ای ازین چشم‌انداز جادوی مجاورت نبرده باشد. حتی می‌توان تکامل هنر شاعری بعضی از گویندگان را، در طول عمرشان، با درجه آشنائی شان با جادوی مجاورت بررسی کرد. مقایسه چابهای مختلف اشعار استاد شهریار یکی از نمونه‌های خوب این نکته است که چه‌گونه اصلاحات بعدی شاعر در کارهایش بر محور جادوی مجاورت حرکت کرده است.

درست است که قافیه‌ها، قافیه‌های میانی، تسجیع‌ها، جناس‌ها ابزارهای هنر نهائی شاعران بوده‌اند و هستند و این‌گونه شگردها جلوه‌های جادوی مجاورت‌اند، اما درین چشم‌انداز ما به آنها کاری نداریم بلکه می‌کوشیم، یکی از نقشهای نه چندان آشکار جادوی مجاورت را، که در خلقی زیبایی‌ها و ایجاد ساخت و صورتهای شعری اهمیت بسیار دارد، مورد بررسی قرار دهیم به این ابیات از مثنوی شریف توجه کنید:

صبح شد، ای صبح را پشت و پناه!	عذرِ مخدومی حُسام‌الدین بخواه
عذرِ خواهِ عقلِ کُلّ و جانِ تویی	جانِ جان و تابشِ مرجانِ تویی
تافت نور صبح و ما از نور تو	در صبوحی از مَی منصورِ تو

در طیف مغناطیسی وزن و قافیه‌ها، هرگونه تضاد یا تعارض یا ناهمگونی مفهومی که میان کلمات باشد، خود به خود کمرنگ می‌شود و شاعران بزرگ، کاری می‌کنند که اصلاً دیده نشود. در همین ابیات، به مقوله «جانِ جان و تابشِ مرجان» قدری بیاندیشید. برای آن‌که بتوانم بهتر سخن خویش را عرضه کنم از ناچاری این کلمات را به معادلهای معنایی آنها، یا به فرض پذیرفتن نظریه تراژف در زبان - به مترادفهای آنها برمی‌گردانم و به جای «جانِ جان» «روحِ روح» را می‌گذارم و مصراع را بدین‌گونه می‌نویسم:

روحِ روح و تابشِ مرجانِ تویی

در اینجا است که خواننده متوجه می‌شود که این دو مقوله فرسخها از هم دورند؛ «روحِ روح» چه نسبتی با «تابشِ مرجان» دارد؟ یا برعکس «جانِ جان» را حفظ می‌کنیم و به جای «تابشِ مرجان» «تابشِ لؤلؤ» را می‌گذاریم:

جانِ جان و تابشِ لؤلؤِ تویی

باز خواننده می‌پرسد که آخر چه نسبتی است میان «جانِ جان» و «تابشِ لؤلؤ» ولی وقتی جادوی مجاورت در هنر مولانا مصراع را به این شکل عرضه می‌دارد:

### جانِ جان و تابشِ مرجانِ تویی

تأثیر نیرومند این جادوی مجاورت خواننده و شنونده را چنان بی‌خوش می‌کند که احساس می‌کند «جانِ جان» همان «تابشِ مرجان» است و «تابشِ مرجان» همان «جانِ جان» به ویژه وقتی که در بافتِ کَلِمی بیت با نقشِ موسیقائیِ قافیه این جادوی مجاورت تقویت می‌شود و می‌خوانیم:

عذُر خواهِ عقلِ کُل و جانِ تویی

جانِ جان و تابشِ مرجانِ تویی

بخشِ عظیمی از هنر جلال‌الدین مولوی، هم در مثنوی شریف، و هم در دیوان کبیر، از همین جادوی مجاورت سرچشمه می‌گیرد. او بسیاری از مفاهیم دور از هم را، در پرتو جادوی مجاورت، چنان نزدیک به هم می‌کند که خواننده نه تنها آنها را غیرمتناسب احساس نمی‌کند، بلکه در ذهن او، آن مفاهیم، تا مرزِ عینیت به هم نزدیک می‌شوند:

روز تویی، روزه تویی، حاصلِ دریوزه تویی

آب تویی، کوزه تویی، آبِ ده این بار مرا

اگر این کلمات را به معادله‌های آنها بازگردانیم، طبعاً از قلمرو جادوی مجاورت بیرون خواهیم آمد و در آنجاست که دوری این مفاهیم را نسبت به یکدیگر احساس می‌کنیم ولی تا در پرتو جادوی مجاورت قرار دارند، نه تنها آنها را احساس نمی‌کنیم بلکه همه آنها را یک چیز می‌بینیم.

۳

اگر از نبوغ ذاتی و خلاقیتِ شگفت‌آورِ مولانا بگذریم و بخواهیم سرچشمه‌های هنر او را در تاریخ شعر فارسی جستجو کنیم، باید بپذیریم که در توجه به جادوی مجاورت، مولانا، مثل بسیاری از جوانب، متأثر از حکیم سنائی غزنوی است، در این جا عطار نقش چندانی ندارد. مولانا مستقیماً به سنائی و کارهای او، هم در حدیقه و هم در غزلیات، نظر دارد. به این ابیات از غزلیات سنائی توجه کنید:

رَخل بگذار ای سنایی! رَطل مالامال کن این زبان را چون زبانِ لاله یکدم لال کن  
یک زمان، از رنگ و بویِ باده روحِ القُدس را در ریاضِ قُدس عنبر مغز و مرجانِ بال کن

شاهدِ شیرین نخواهد زاهدان تلخ را

شاهدی چون شهدخواهی رَطل مالامال کن

نه تنها در حوزه شعر و نثرهای هنری، به ویژه شطیحات صوفیه، جادوی مجاورت را تأثیری آشکار است که در امثال و حکم و فرمایشات بزرگان نیز، چنان که گفتیم، نقش جادوی مجاورت نقشی است آشکار. یکی دیگر از تجلیات شگفت‌آور جادوی مجاورت، بیرون از مجموعه آنها که یاد کردیم، در قلمرو مفردات زبان است و نوعی «عطف ناهمگون‌ها» که حجم قابل ملاحظه‌ای از تعابیر زبان فارسی را تشکیل می‌دهد و بخشی از آن در حوزه اتباع قرار می‌گیرد: فیل و فنجان، تنگ و ترش که هیچ مقوله‌ای از مقولات منطقی، جز مقوله «وجود»، آنها را در زیر پوشش خود قرار نمی‌دهد، با این همه وقتی این کلمات را می‌شنویم مثل این است که دو چیز بسیار نزدیک به هم و حتی شیء واحدی را شنیده‌ایم. جادوی مجاورت فیل و فنجان را یکی می‌کند و تنگ و ترش را، که دو مقوله منطقی جدا از هم‌اند، به یک مفهوم واحد بدل می‌کند.

در باب «عطف ناهمگون»‌ها یا «عطف‌های ناهمگون»، من جای دیگر، بحثی کرده‌ام، که در اینجا مجالی برای تکرار آن نیست.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی